

تحولات جامعه‌ی اسلامی از رحلت پیامبر (ص) تا عاشورا

وقتی فرهنگ اسلامی ماند، زمینه برای حکومت و تمدن اسلامی نیز فراهم شد؛ یعنی از دل دین اسلام، حکومت اسلامی و از دل حکومت اسلامی تمدن اسلامی جوانه زد. امام حسین (ع) این اعتقادات را بعد از شهادت خود در دل‌ها زنده کردند .



به گزارش افکارنیوز، با گذشت حدود پنجاه سال از رحلت پیامبر اسلام (ص)، جامعه‌ی مسلمانان دچار چنان تحولاتی گشت که منجر به وقایع عاشورا و شهادت سیدالشهدا (ع) شد. اما اینکه چه فرآیندی در جامعه‌ی مسلمین در طول این مدت طی شد و چه تغییراتی در سطح عوام و خواص جامعه رخ داد و انحرافات را ایجاد کرد که نتیجه‌ی آن واقعه‌ی عاشورا شد، سؤال‌هایی است که برای دستیابی به پاسخ آن‌ها، با جناب حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر جواد سلیمانی امیری، استاد حوزه و دانشگاه، دکترای تاریخ و عضو هیئت‌علمی مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، گفت‌وگویی را انجام داده‌ایم. ایشان معتقدند که با قیام امام حسین (ع) در بلندمدت حکومت شیعه باقی ماند تا حکومت اسلامی ایران ادامه‌ی آن باشد. ایشان معتقدند ما با نام سیدالشهدا این حکومت را به نتیجه رساندیم. با حماسه‌ی حسینی انقلاب اسلامی و حماسه حسینی دفاع مقدس را پیش بردیم و هم‌اکنون با حماسه‌ی حسینی می‌خواهیم تمدن اسلامی را احیا کنیم. مشروح این گفت‌وگو را در زیر بخوانید.

در سال‌های بعد از رحلت حضرت رسول اکرم، تحولاتی در جامعه‌ی اسلامی در دو سطح خواص و عوام اتفاق افتاد که می‌توان از آن به‌عنوان انحراف یاد کرد. بفرمایید این انحرافات در زمان واقعه‌ی عاشورا چه شرایطی را بر جامعه‌ی اسلامی حاکم کرده بود؟

بعد از رحلت رسول خدا، سه آزمون بزرگ الهی برای خواص و امت پیامبر پیش آمد. آزمون اول ولایت‌پذیری، آزمون دوم توسعه‌ی جامعه‌ی اسلامی و آزمون سوم توزیع عادلانه‌ی درآمدهای بیت‌المال بود. درباره‌ی آزمون

اول باید گفت که مردم ابتدا در غدیر با پیامبر بیعت کردند، اما بعد از رحلت ایشان از همان روز اول بنای مخالفت گذاشتند و برای این کار هم دو بهانه مطرح کردند. یک بهانه این بود که نظام قبیله‌گی نمی‌خواست خلافت در میان خاندان بنی‌هاشم ادامه یابد و رسالت را برای آنان کافی می‌دانست. بهانه‌ی دوم آن‌ها هم این بود که می‌گفتند ما می‌خواهیم اسلام به صورت تساهل و تسامح ادامه یابد و عقیده داشتند که اگر علی (ع) خلافت را برعهده گیرد، مردم را به همان مسیری هدایت می‌کند که رسول خدا هدایت می‌کرد که البته هر دو این بهانه‌ها باطل است.

بنیان این لغزش این بود که آنان ولایت آسمانی اهل‌بیت را قبول نداشتند و عقیده داشتند که نسل رسول خدا نسلی زمینی و ولایت ایشان رأیی شخصی بود و رأیی نبود که از طرف خدا به حضرت رسول رسیده باشد. همچنین معتقد بودند که انتخاب و انتساب الهی مطرح نبود و هرچه بود نظر شخصی رسول خدا بود. پس یکی از آفاتی که **انقلاب** دینی را بعد از رحلت رهبر الهی آن تهدید می‌کند، این است که دیگران اعتقاد داشته باشند خلیفه‌ی برحق و ولی‌خدايي که جانشین امام اول است، توسط خداوند انتخاب نشده و بهتر است معیارهای الهی کنار گذاشته شوند.

لغزش دوم این بود که آن‌ها می‌خواستند فتوحات انجام دهند و کشورهای دیگر را فتح و مردم آن کشورها را به اسلام دعوت کنند. فتوحات انجام شد و آنان ایران، عراق، مصر، **سوریه** و اردن را فتح کردند. به دنبال فتوحات پی‌درپی، **رشد اقتصادی** نیز به وجود آمد، اما آن‌ها فرهنگ استفاده از **ثروت** را در جامعه نداشتند و نمی‌دانستند کار درست چیست. عده‌ای مثل اهل‌بیت و یاران ایشان، این ثروت‌ها را صرف تولید بیشتر و انفاق کردند، اما بقیه‌ی افراد پول‌ها را صرف تکاثر، ذخیره و تجمل‌گرایی کردند. در پی این لغزش بود که اشرافیت اتفاق افتاد.

لغزش سوم این بود که این افراد **درآمد** خزانه‌ی بیت‌المال را که باید میان همه به صورت مساوی تقسیم می‌شد، به صورت نامساوی تقسیم می‌کردند. مثلاً گفتند مهاجرانی که در جنگ بدر شرکت داشتند، پنج هزار درهم بگیرند و کسانی که جزء انصار هستند و در **جنگ** بدر شرکت کرده‌اند، چهار هزار درهم دریافت کنند و همین‌طور درآمدها را کاهش دادند تا به 25 درهم رسید که برای مردم عادی مدینه بود و این‌گونه اختلاف طبقاتی نیز به وجود آمد.

به دلیل نپذیرفتن و کنار گذاشتن ولایت **امام علی (ع)**، که یک انسان متعالی بودند و می‌توانستند برای جامعه‌ی اسلامی گره‌گشا باشند، چنین مشکلاتی به وجود آمد. ایشان می‌توانستند آنان را راهنمایی کنند که

چگونه باید از ثروت فتوحات بهره برد و آن را عادلانه توزیع کرد، اما نبود ایشان باعث بروز مشکلات فرهنگی و ارزشی بسیاری در جامعه‌ی اسلامی شد. آن‌ها به علت اینکه معلم نداشتند، به اشتباه افتادند و بدعت‌های زیادی را وارد دین کردند. اختلاف طبقاتی هم موجب شد که ارزش‌ها زیر سؤال رود. حتی نزدیک به دوران خلیفه‌ی سوم، اشرافیت بسیاری از اصحاب را نیز به خود جذب کرده بود و دیگر کسی برای ارزش‌ها دل نمی‌سوزاند.

در دوران بنی‌امیه هم وضعیت چنین بود و همچنان نخبگان ارزشی جامعه خانه‌نشین بودند. آرام آرام زرسالاری، ثروت‌های بادآورده و دنیاطلبی، ابتدا بین خواص و سپس میان عموم مردم، پدید آمد. دنیا دیگر به‌عنوان یک ارزش تلقی می‌شد و جامعه به سمت دنیاگرایی پیش می‌رفت. در چنین شرایطی به حق عمل نمی‌شد و نهی از باطل نیز صورت نمی‌گرفت. در زمان واقعه‌ی عاشورا، مردم با اینکه تشخیص می‌دادند که امام حسین (ع) برحق است، ایشان را همراهی نکردند و به سمتی جذب شدند که پول و جاه و جلال بیشتری وجود داشت.

حضرت علی (ع) در دوران حکومت خود، در جهت اصلاح جامعه‌ی اسلامی چه اقداماتی را به انجام رسانید؟ و ایشان در زمان حکمرانی خویش، مترصد اصلاح چه چیزی در جامعه‌ی مسلمین بودند؟

امیرالمؤمنین (ع) در دوران حکومت خود، سه کار اساسی انجام دادند. اولاً هدف خود را این قرار دادند که حتی برای دوران کوتاهی هم که امکان دارد، الگویی از جامعه و حکومت نمونه‌ی اسلامی را به منصفی ظهور برسانند که ثابت کند اسلام و دین جامع است و می‌تواند حکومت داشته باشد. بنی‌امیه مردم را متوجه کرده بودند که شما به ما نیاز دارید. بنی‌امیه سرشت مستکبری داشتند و قبل از بعثت رسول خدا، مکه در اختیار آنان بود و دوباره آنان روی کار آمدند. همین زمان، ابوسفیان سر قبر حمزه سیدالشهدا رفت و گفت تو برای چیزی با ما جنگیدی که عاقبت به دست ما رسید.

انگار بنی‌امیه می‌خواستند به جامعه بفهمانند که حکومت دینی نمی‌شود، دین نمی‌تواند حکومت را اداره کند، بُعد اجتماعی ندارد و فقط برای زندگی فردی خوب است. اما امیرالمؤمنین (ع) در چهار سال حکومت خود، می‌خواستند این نظریات را ابطال و تلاش کنند حکومت اسلامی ادامه پیدا کند، اما دیگران اجازه ندادند. اما امیرالمؤمنین این نظریه را توسط سه کارکرد ابطال کردند. فرمودند که تمام کارگزاران فاسد اموی باید حذف شوند و همه را هم عزل کردند. دوم اینکه دستور دادند بیت‌المال باید مساوی تقسیم شود و سوم اینکه حدود الهی در دادگاه و قوه‌ی قضاییه باید یکسان جاری شود و نباید عده‌ای استثنا باشند.

این سه کار را که انجام دادند، بسیاری از افراد اعتراض کردند. وقتی حاکمان یک جامعه اصلاح شوند، مردم هم آرام آرام به شکل حاکم جدید اصلاح شده درمی آیند. به همین دلیل گفته شده که معمولاً مردم به حاکمان خود شبیه می شوند. امیرالمؤمنین می فرمود که حاکم نباید ظالم، فاسد و ستمگر باشد و همین دستور کم کم و به صورت طبیعی جامعه را به سمت ارزش ها سوق می داد. همچنین وقتی در دادگاه و قوه قضاییه حدود الهی را یکسان جاری می کردند، خاطیان و ستمگران و ظالمان می ترسیدند و به خود اجازه ی ظلم و تجاوز به حقوق دیگران را نمی دادند و این موضوع موجب اصلاح جامعه می شد.

وقتی هم که ثروت درست جابه جا می شد، هم مستضعف از استضعاف درمی آمد و هم ثروت کسی که وضع مال خوبی داشت، تهذیب می شد. حضرت علی (ع) برای این سه کار بسیار پافشاری کردند.

اما دشمنان سه جنگ جمل، صفین و نهروان را علیه ایشان برپا کردند تا اجازه ندهند که حضرت کار خود را پیش ببرند. جنگ جمل را جاه طلبان و جنگ صفین را بنی امیه برپا کردند که می خواستند حکومت را به دست گیرند و طلحه و زبیر هم فریب آن ها را خورده بودند. بعد از جنگ صفین، که بسیار طول کشید و جامعه به آرامش نرسید، نهروانی ها گفتند ما نه طرفدار علی (ع) هستیم و نه طرفدار معاویه، ما قرآن را می خوانیم و براساس آن حکومت تشکیل می دهیم و خود حکومت می کنیم. این گونه دوباره آشوب دیگری به راه انداختند و حکومت حضرت علی را تضعیف کردند و ایشان را به شهادت رساندند.

با همه ی این شرایط، حضرت علی (ع) الگویی از حکومت دینی را به نمایش گذاشتند، گرچه فروغ این الگو در تاریخ زود از بین رفت، اما یاد آن در دل ها ماند و مسلمانان فهمیدند که حکومت نمونه همان حکومت پیامبر (ص) و علی (ع) است. غیرمسلمانان، مسیحی ها و افراد اهل سنت مثل ابن ابی الحدید حضرت علی (ع) را ستودند.

پس از امیرالمؤمنین (ع) جامعه به کدام سمت و سو حرکت کرد و چه تغییراتی در جامعه پدید آمد؟

بعد از حضرت علی (ع)، شرایط جامعه امام حسن (ع) را وادار کرد که با معاویه صلح کند و حضرت به دو علت صلح را پذیرفت. علت اول این بود که یاران ایشان تاب جنگیدن نداشتند و اگر می جنگیدند، شیعیان از بین می رفتند و علت دوم این بود که حتی اگر شیعیان می جنگیدند و به شهادت هم می رسیدند، اثر قیام و شهادت آن ها توسط فریبکاری های معاویه از بین می رفت. معاویه چهره ی پوشالی خود را نشان می داد و از لوای اسلام استفاده می کرد و اگر شیعیان هم شهید می شدند، برخلاف روز عاشورا، خون آن ها اثرگذار نمی شد.

بنابراین امام حسن (ع) با صلح خود زمینه را آماده کرد که مشیت بنی‌امیه باز و شیعه حفظ شود. ایشان می‌خواستند روزی قیام کنند که قیام تأثیرگذار باشد. بعد از صلح امام حسن، مشیت بنی‌امیه باز شد و آنان عملاً اعلام کردند که به دنبال اجرای دین نیستند و فقط می‌خواهند حکومت کنند. آن‌ها همچنین در هنگام حکومت خود، به مردم ظلم می‌کردند. این مسائل مردم را متوجه کرد که این افراد به دنبال دین نیستند.

حال این سؤال پیش می‌آید که چرا جامعه به این سمت رفت. پاسخ این است که وقتی جامعه به سمت دنیا و ارزش‌های دنیایی سوق پیدا کرد و سبک زندگی مادی حاکم شد، طبیعتاً انگیزه و عشق به جهاد و شهادت‌طلبی از بین رفت. این افراد شهادت‌طلبی را خسارت می‌دانستند و می‌ترسیدند چند سال زودتر از دنیا بروند. آن‌ها می‌خواستند بیشتر زندگی کنند، بیشتر بخورند و از زندگی بیشتر لذت ببرند.

در صورتی که زمان رسول خدا چنین حالتی بین مردم وجود نداشت و علاقه‌ی همه این بود که زودتر به سرای آخرت و بهشت برسند. اما در آن زمان اعتقاد مردم به بهشت، جهنم و درستی ارزش‌ها سست شده بود. مثلاً می‌گفتند نماز و روزه و زیارت را قبول داریم، اما واقعیت این است که دنیا را دنیا داران باید اداره کنند و بنابراین باید با آن‌ها مصالحه و معامله کرد.

حتی عقیده داشتند که اگر آن‌ها اهل گناه هم هستند، ما نباید بر آنان و خودمان درباره‌ی احکام اسلامی سخت بگیریم. مثلاً می‌گفتند ربا یا گران‌فروشی اشکالی ندارد، خلاف نیست و فقط نوعی زیرکی است. بنابراین این‌گونه فکر آن‌ها عوض شد و زمینه برای شهادت امام حسین (ع) آماده گردید. امام حسین (ع) می‌فرماید: «الناسعبد الدنیاو الدین لعق علی السنتمهم»، در حالی که مردم طوری شده‌اند که واقعاً دین ندارند و بنده‌ی دنیا هستند و دین‌داران واقعی بسیار کم هستند.

لطفاً در خصوص وضعیت و مختصات جامعه‌ی اسلامی در محرّم سال 61 هجری توضیح بفرمایید؟

در سال 61 هجری، جامعه‌ی اسلامی به جایی رسیده بود که اولاً امر به معروف و نهی از منکر از جامعه رخت بر بسته بود و حتی خواص و متدینین جامعه هم امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردند. ثانیاً همه عقیده داشتند که دین از سیاست جداست، دین ما باید فردی باشد و در عرصه‌ی سیاست نباید به دنبال دین باشیم و سیاست را باید به دنیا داران واگذار کنیم. سومین خصوصیت جامعه‌ی آن زمان این بود که نباید این همه درباره‌ی مفسد اخلاقی سخت‌گیری کنیم و کاری به کار دیگران داشته باشیم. همچنین مردم معتقد شده بودند که می‌توان در دل، امامان برحق و انسان‌های متعالی را دوست داشت، اما در عمل خلاف آنان رفتار کرد. بنابراین افرادی وجود داشتند که حقایق را در مقام ذهنی می‌پذیرفتند، اما در مقام قلبی به آن باور نداشتند و باورها در

جامعه سست شده بود. اسلام، دین، نماز، روزه و حج وجود داشت، اما پوک و توخالی بود و هیچ بطنی نداشت. دین مردم در دل‌ها وارونه و جامعه از دین و ایمان واقعی تهی شده بود.

شاخصه‌ی دیگر آن زمان این است که معارف اسلامی را به تأویل بردند و به‌صورت وارونه معنا کردند و جلوه دادند. امام حسین (ع) را شهید کردند و بعد گفتند که ایشان و یارانشان مسلمان نبوده و خارجی بودند و ما باید بر کشته‌های خود نماز بخوانیم و آن‌ها را دفن کنیم و لشگر حسین (ع) را رها کنیم. جامعه‌ی اسلامی هم این موضوع را پذیرفت و عده‌ای از مسلمانان کوفه هم این کار را انجام دادند. خیانت در این جامعه کاری عادی و سبکی از زندگی شده بود. همچنین وفای به عهد و پیمان در جامعه کم و قساوت قلب در آن زیاد شده بود؛ یعنی می‌دیدند راهی که حسین بن علی (ع) انتخاب کرده راه درست است، ولی توان حرکت نداشتند، زیرا قلب آن‌ها بیمار شده بود.

حضرت سیدالشهدا (ع) برای اصلاح امت حضرت رسول اکرم (ص)، در جهت مبارزه با کدام رویه‌های حاکم بر جهان اسلام قیام نمودند؟

از کلمات و روش امام حسین (ع) مشخص می‌شود که حضرت برای اصلاح جامعه تلاش کردند و اصلاح جامعه را در احیای امر به معروف و نهی از منکر می‌دیدند. ایشان این کار را انجام می‌دادند، اما برای اصلاح جامعه‌ی آن زمان فقط دو راه وجود داشت. یک راه تشکیل حکومت و راه دوم شهادت بود. مردم آن زمان می‌فهمیدند که تشکیل حکومت توسط حسین بن علی (ع) می‌تواند جامعه را اصلاح کند، اما معتقد بودند که ایشان موفق نمی‌شود و به همین دلیل، ایشان را یاری نکردند، اما آن‌ها این موضوع را نمی‌فهمیدند که خون حسین بن علی هم می‌تواند جامعه را اصلاح کند.

به همین دلیل، امام حسین (ع) فرمودند که «هرکس به من ملحق شود، شهید می‌شود و هرکس به من ملحق نشود به پیروزی نمی‌رسد.» بسیاری از افراد نفهمیدند که چه اتفاقی افتاد، اما غروب روز یازدهم وقتی حضرت زینب (س) از گودی قتلگاه می‌گذشتند و با رسول خدا صحبت می‌کردند، فرمودند: «ای رسول خدا، این همان نوه‌ی توست که با خاک و خون برای خود کفن درست کرده و اعضای بدن او قطعه‌قطعه شده است.» بنابراین امام حسین (ع) ایمان دینی را زنده کردند.

ما یک تمدن داریم، یک حکومت و یک فرهنگ. تمدن در این تعریفی که من ارائه می‌دهم بعد رشد مادی یک جامعه است، حکومت نهاد و سازمانی است که عدالت را در جامعه تأمین و برقرار می‌کند و فرهنگ عبارت است

از ارزش‌ها، احکام و اعتقادات که هسته‌ی مرکزی فرهنگ، اعتقادات است که اگر سست شود، ارزش‌ها، احکام و سنت‌ها هم از دست می‌رود. امام حسین (ع) با قیام خود، اعتقادات را محکم کردند و اجازه ندادند که باور به رسالت رسول خدا و نبوت ضایع شود. بنی‌امیه می‌خواستند اعلام کنند که دیگر اندیشه‌ی توحید و نبوت برمبنای اسلام باطل است و باید به دوران جاهلیت و بت‌پرستی بازگردیم، اما امام حسین (ع) با بیدار کردن ارادت مردم به خدا و رسول اجازه ندادند که کسی جرئت انجام چنین کاری را پیدا کند.

این‌گونه بسیاری از ارزش‌ها و احکام اسلامی هم از دل همین اعتقادات جوانه زد. وقتی فرهنگ اسلامی ماند، زمینه برای حکومت و تمدن اسلامی نیز فراهم شد؛ یعنی از دل دین اسلام، حکومت اسلامی و از دل حکومت اسلامی تمدن اسلامی جوانه زد. امام حسین (ع) این اعتقادات را بعد از شهادت خود، فوراً در دل‌ها زنده کردند.

این قیام فقط یکی از تأثیرات شهادت امام حسین (ع) در تاریخ است که در کوتاه‌مدت مشخص شد. اما تأثیر مهم دیگر، احیای تشیع در کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت بود. تشیع همان اعتقاد به اسلام ناب است که علاوه بر ایمان به توحید و نبوت، سنت‌ها و ارزش‌های الهی را برمبنای اسلام اصیل به جامعه ارائه می‌دهد. امام حسین (ع) با قیام و شهادت خود اجازه ندادند که تشیع نابود شود، به‌طوری‌که بعد از آن در کوتاه‌مدت قیام مختار و قیام توابعین رخ داد و در میان‌مدت سنت‌های عزاداری مرسوم و عزاداری تبدیل به یک نهضت فرهنگی در تاریخ شد.

حتی زمان متوکل که می‌خواستند قبر سیدالشهدا را شخم بزنند، شاهی گفت که بنی‌عباس از اینکه نتوانستند در واقعه‌ی کربلا و ریختن خون امام حسین با بنی‌امیه مشارکت کنند، پشیمان هستند و به همین دلیل می‌خواهند قبر آن حضرت را شخم بزنند. آن زمان در میان مسلمانان و شیعه این کار بسیار منفور و در مقابل، عزاداری سیدالشهدا و زیارت ایشان در تاریخ بسیار باب شده بود و به همین دلیل، خلیفه‌ی بعدی سریع آن مکان را احیا کرد و آنجا مأمَن شیعیان گردید. سپس تشیع مدام گسترش پیدا کرد و حکومت‌هایی مثل آل‌بویه و صفویان به وجود آمدند و در بلندمدت حکومت شیعه باقی ماند تا حکومت اسلامی ایران از دل این فرهنگ سر برآورد.

ما با نام سیدالشهدا این حکومت را به نتیجه رساندیم. با حماسه‌ی حسینی انقلاب کردیم، با حماسه حسینی جنگ را پیش بردیم و هم‌اکنون با حماسه‌ی حسینی می‌خواهیم تمدن اسلامی را احیا کنیم.

درست است که به بسیاری از ارکان اسلام عمل نمی‌شود، کما اینکه در زمان امیرالمؤمنین علی (ع) هم عده‌ای اجازه نمی‌دادند که احکام اسلام اجرا شود، اما خمیرمایه‌ی حکومت انقلابی این پتانسیل را در خود دارد که به مرور زمان، به همه‌ی ارکان اسلامی عمل کند. می‌توان گفت در حال حاضر، انقلاب شیعیان لبنان و آنچه در عراق و یمن اتفاق می‌افتد، مرهون خون سیدالشهدا و تأثیر تاریخی آن عمل است.

ما در شرایط کنونی چه کاری باید انجام دهیم که جامعه‌ی ما نیز دچار ویژگی‌ها و رویه‌های انحرافی و غلط جامعه‌ی بعد از رحلت حضرت رسول (ص) نشود؟

باید اشتباهات آن جامعه‌ی پنجاه‌ساله را شناسایی کرده و با دید جامعه‌شناختی آن را بررسی کنیم و اجازه ندهیم آن اشتباهات دوباره تکرار شود. همچنین باید ولایت‌پذیر باشیم و اجازه ندهیم که ضدیت با ولایت فقیه و مخالفت در تصمیم ولی فقیه در جامعه رواج پیدا کند، زیرا این‌گونه آرام‌آرام جامعه معلم خود را گم می‌کند و به جاهلیت روی می‌آورد.

نکته‌ی بعدی این است که در کنار پیشرفت، باید به عدالت هم توجه کنیم و این‌گونه نباشد که عدالت را بگذاریم برای بعد و اول به توسعه بپردازیم، زیرا نتیجه این می‌شود که عده‌ای از افراد خوب جامعه جذب ثروت می‌شوند و رفتار خوب خود را از دست می‌دهند و جامعه به بی‌غیرتی دینی مبتلا می‌شود. به نظر من، ما باید به سه آزمایشی که در صدر اسلام برای خواص پیش آمد و به عوام هم سرایت کرد، بیشتر توجه کنیم و نسبت به ولایت مطیع باشیم و نسبت به خدا اخلاص و نسبت به مردم صداقت داشته باشیم.

یکی از اصحاب بزرگ رسول خدا به نام عبدالله اوف، بعد از ایشان ثروتمند شد. او در 25 سالگی مسلمان شده و از مکه به مدینه هجرت کرده بود و در جنگ‌های صدر اسلام حضور داشته و تبدیل به شخصیت بزرگی شده بود؛ به طوری که بعد از رسول خدا خلیفه‌ی دوم شش نفر را معرفی کرده بود که بعد از او یکی از آنان خلیفه شود و عبدالله اوف یکی آن شش نفر بود و خلیفه گفته بود که اگر رأی شما نصف شد، هر گروهی که عبدالرحمن در آن است، رأی آن مقدم است. عبدالرحمن اوف با این ویژگی‌ها به ثروت‌اندوزی مبتلا شد. روزی رزمنده‌ای از شام به خانه‌ی او آمد و گفت ما در جبهه‌ها زندگی ساده‌ای داریم و برای شهادت به جبهه می‌رویم، در حالی که تو زندگی مرفه و آرامی داری. ایشان در جواب گفت که ما در زمان رسول خدا به سختی‌ها آزمایش شدیم، صبر کردیم و دین خود را نگه داشتیم، اما بعد از رسول خدا به راحتی‌ها آزمایش شدیم و صبر از کف ما رفت. این موضوع نشان می‌دهد که مقاومت کردن در مقابل سختی‌ها و دین‌داری کردن آسان‌تر از مقاومت کردن در مقابل راحتی‌هاست.

